



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۰۶/۰۳



عارف عباسی

صدور برائت نامه های غیر مجاز و گرفتاری مستان

کوتاه مدتی از کمپیوتر دور بودم و نتوانستم عرائض خود را به اسرع وقت پیشکش نمایم. از خجستگی های فرهنگ ما مراعات لحاظ، پاس، قدرشناسی و ادای دین در برابر نیکی ها مدح و ثنا شنیدن است. از مدتی بدین سو جاده دوطرفه میان دو همکار سایت افغان جرمن آنلاین یعنی محترم داکتر "سید عبدالله کاظم" و آقای "اعظم سیستانی" ایجاد گردیده، علی الرغم توانایی کامل هر دو به نویسندگی و غنای فهم و دانش از یک دگر وکالت نموده به دفاع همدگر می پردازند. چندی قبل تبصره هایی داشتم پیرامون مضمون داکتر صاحب "سید عبدالله کاظم" به ارتباط مرحوم "محمد رحیم ضیایی" «شیون کابلی». گرچه داکتر صاحب "کاظم" با اتهام بستن ها و تبصره های نا صواب، دل شکن و مایوس کننده، لطف برادر کلان، جواب نوشتند، (۱) ولی "اعظم سیستانی" را آرام نگرفت و خواست دین خود ادا کند، لذا در موضوع مداخله نموده مثل همیشه از تعرض، تحقیر و توهین کار گرفته چیز هایی نوشت.

حالا نوبت محترم داکتر "سید عبدالله کاظم" بود که پا از گلیم قدردانی فراتر نهاده و به حیث وکیل مدافع "سیستانی" برخاستند و خلاف توقع اکثریت وطن پرست افغانستان که همه شاهدان عینی وقایع و رویداد های چهل سال اخیر اند زیر عنوان بیان واقعیت ها "اعظم سیستانی" را بری الزمه ساختند. جناب داکتر "سید عبدالله کاظم" همواره برتری نوشته های خود را در مستند نویسی ابراز می نمایند، ولی در این مبحث خاص این اسناد ضعیف نتوانست قناعت خواننده را حاصل و ارائه مثال ها خیلی نا مرتبط بوده موقف "اعظم سیستانی" را توجیه نکرد.

اگر چنین استدلالات را پایه و اساس بحث خود قرار دهیم اصلاً ملامت و جنایتکاری را در قبال فجایع چهار دهه تیر شده نمی یابیم. شاید اراکین بلند پایه حزبی بگویند که اگر چنین نمی کردیم ما را ک. ج. ب. می کشت.

علائق، عواطف شخص و دوستی های نو بنیاد بر اساس تو مرا ملا بگو و من ترا مولوی می خوانم نباید مسائل ملی را تحت الشعاع خود قرار داده، به چنین سخاوتمندی برائت نامه ها صادر گردد. در این مورد خاص پای قربانی یک میلیون و چند صد هزار هموطن من و داکتر کاظم و آواره و بی پناه شدن هفت میلیون افغان و ویرانی سرتاسری افغانستان و بالاخره تجاوز نظامی شوروی بر خاک ما مطرح است.

در طرح مباحث نباید این فجایع را نادیده گرفت، گر شخصی به سهو و خطای خود اعتراف نموده از ملت معذرت می خواهد طبعاً در رب رحمت و بخشایش الهی در مورد حق الله برویش باز است. و امکان دارد مردم هم آنها را بیمارزند.

چنین نوشته ای به قلم شخصیتی که در کانون معرفت مملکت با جمعیت خیرگان وطن پرست علم مبارزه را علیه این رژیم جنایت پیشه بالا کرد، دستگیر شد، تعذیب شد و شنوایی یک گوش را از دست داد و سه سال را در دشوار ترین شرائط در زندان پل چرخ می گذرانید برایم مایه تعجب، تحیر، تأسف و تأثر است.

احیاناً اگر "سیستانی" غیر حزبی بوده باشند ولی به هیچ وجه مهره نام نهاد و بی صلاحیت در شورای عالی انقلابی آنهم در هیأت رئیسه آن نبوده اند. آیا از غیر حزبی دیگری به جز از "اعظم سیستانی" در شورای عالی انقلابی نام برده می توانید؟ "اعظم سیستانی" خود نوشت که من از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۶۶ عضو شورای عالی انقلابی بوده ام اما نگفت کی او را در این سمت گماشته بود؟

درست فرمودید که کدر رهبری با صلاحیت عبارت از چند نفر معنود بوده که صلاحیت های اداری و اجرایی بدست ایشان بود و آنها مستقیماً از کرملن دستور می گرفتند و اما شورای عالی انقلابی مرجع صدور احکام و فرامین قضائی و جزایی بود که "اعظم سیستانی" آنجا دست زیر الاشه نه نشسته بود.

اگر به خاطر داشته باشید چندی قبل میان "اعظم سیستانی" و داکتر "اکبر یوسفی" مشاجراتی در افغان جرمن آنلاین صورت گرفت و من ضمن صحبتی از آن یاد آور شدم شما فرمودید که «بلا به پس بگذار پرچی "سیستانی" بر سر خلقی "داکتر یوسفی" بزند.» آیا در آن وقت معلومات شما در مورد "اعظم سیستانی" ناقص بود؟ و حالا چگونه نظر تان تغییر کرد؟ با وجود سانسور مراجع قدرت نوشته اجباری و اختیاری را می توان از هم فرق نمود. وقتی نویسنده فریاد بر می آورد که:

« به پیش در راه تحقق آرمان های سترگ انقلاب ثور.»

« به پیش در راه ساختمان جامعه فارغ از استثمار فرد از فرد.»

خود مبین فوران آتش فشان سر سپردگی او به نظام و فلسفه و مکتب آن است. شما فرمودید که از جمله نقاط فوق به ارتباط موضوع بحث این مقاله آنچه تحت شماره ۲ مختصر ذکر شد، همانا زیر عنوان «گسترش پایه های اجتماعی انقلاب» با این شرح قابل توجه است که: «تغییر و توسعه رهبری ارگان های دولتی، یعنی شمول نمایندگان با اعتبار مردم که انعکاس دهنده منافع اقشار و گروه های گوناگون جامعه ما باشند، در شورای انقلابی و شورای وزیران ج د ا [جمهوری دیموکراتیک افغانستان]، این بدین معنی است که این مقامات تنها در انحصار حزب دموکراتیک خلق افغانستان نخواهد بود».

حالا سؤال پیدا می شود که در شمول "اعظم سیستانی" در شورای انقلابی، **آنهم در هیأت رئیسه آن**، «نماینده با اعتبار مردم» یا «انعکاس دهنده منافع کدام قشر خاص» صدق می کند؟

در بین شورای عالی نام نهاد وزیران و شورای عالی انقلابی تفاوت زمین تا آسمان بود. همه از تلاش های مذبحخانه و واپسین اداره "ببرک کارمل" در چیدن توطئه و پهن دام تزویر برای فریب عوام و کسب اعتبار میان مردم می دانند، که یگانه هدف استمرار نظام وطن فروش بود و بس. شمول یک تعداد هموطنان را در سازمان های پوشالی نظام نمی توان از حالات آتی فارغ یافت:

- واقعاً ترس جان
- فرصت طلبی و جای پایکی یافتن برای مطرح شدن
- گنجاره خواب دیدن
- بیانات داکتر "سرابی" احتمالاً بر بنیاد عقاید سیاسی اش بوده و نه ترس جان ور نه در ایران برای شخصی مثل "سرابی" جای فراخی بود.

و اما در حزب نام نهاد رستگاری اشخاصی بودند که تصور می کردند شوروی با درک بی کفایتی، نا اهلی و ناکامی حزب دموکراتیک خلق غرض بقای منافع و نفوذش در افغانستان با نگهداشت بعضی حزبی های انعطاف پذیر و معتمد ک. ج. ب. به دامان مردمان غیر از حزب دموکراتیک خلق دست انداخته تحولی در وضع کشور رونما و زمینه یک مصالحه ملی فراهم و حکومت انتقالی ایجاد گردد، که طبعاً یک تصور خوش بینانه بود و خود در دام افتاده بودند.

در این مورد تبصرهٔ داکتر "حسن شرق" را که از کتابش اقتباس شده صائب می دانم.

اجبار چه را گویند:

بلی موافقم که مجبوریت ها تحمیل کنندهٔ شرائط ناخواستنی و دشوار بر انسان ها است. جبر اقتصادی و معاش ماهوار دولت به حیث یگانه منبع عاید هزاران مأمور ملکی و نظامی یکی از عوامل عمده ای بود که یک تعداد را مجبور به همکاری با نظام و پیوستن اجباری به حزب نمود. ولی در هفت ملیون آواره کسانی بودند که به ملیون ها افغانی سرمایه گذاری نموده و ملیون ها افغانی مایملک داشتند و عاید ماهانهٔ شان به صد ها هزار افغانی می رسید. ولی زمانی فرا رسید که در برابر حب وطن همه چیز بی مفهوم شد و تداوم مشاهدهٔ این همه جنایات و اعمال ضد انسانی و وطن را زیر پای قوای متجاوز شوروی دیدن برای هر افغان و وطن دوست و خدا پرست غیر قابل تحمل بود حتی مردم به معاش دولت پس پا زده وطن را به سوی سرنوشت نا معلوم به خاطر رهایی از این همه فجایع ترک نمودند.

جمعیتی سلاح برداشت و دفاع از وطن، دین و آئین را فرض دانست و به سوی کارزار شتافت و هر که به نحوی مخالفت و مقاومت خود را ابراز کرد.

در میان دلیرانی بودند که ترک مأوا نکرده در ضیق ترین شرائط مبارزات زیر زمینی خود را ادامه دادند.

هر آواره از خاطرات و تجارب پناه جویی خود داستان ها و افسانه های نهایت دهشتناک، دردناک، و غم انگیزی دارند، این ماجرا جویی های سربازانه قربانی های بی شماری داشته. اگر نویسنده ای حوصله مندی دست به ابتکار جمع آوری این داستان های واقعی می زد اثر بی نظیری به حیث یک کتاب قطور به وجود می آمد که عنوانش می بود «نوی آوارگان».

خوش به حال کسانی که رنج این آوارگی و بیچارگی را ندیدند و این مشقات را متحمل نگردیدند. با گرفتن پاسپورت و سفر خرچ با خاطر آسوده از یک میدان طیاره پرواز و به میدان دیگری فرود آمدند، نه مثل هزارانی که با زن و فرزندان کوچک و اطفال خورد سال و حتی شیرخوار خود با تغییر لباس چندین شب و روز را در حالی که هلیکوپتر ها در آسمان به پرواز و گزومه ها در ترصد بودند پیاده با عبور از کوه ها و جنگلات و پناه جستن در مساجد و یا گوشه های امن در تاریکی های شب افتان خیزان، ترسان و لرزان با پا های پر آبله طی طریق نمودند. اطفال شان از شدت گرما و کمبود آب قریب به هلاکت بودند تا این که به پناه گاه رسیدند.

دیگرانی در این راه جان خود از دست دادند و توسط دولت دستگیر گردیدند. اطفال معصوم در تول بکس های موتر و یا در صنوق های بدون منفذ تانکر ها به هلاکت رسیدند. والدین برای خموش نگهداشتن اطفال در محلات تلاشی به اطفال خورد سال دوی خواب داده و یا دست خود بر دهان جگر گوشهٔ خود نهادند.

این آوارگان مرتکب چه جرم و جنایت شده بودند؟ جز وطن پرستی تقصیر دگر نداشتند، و نه افغان هرگز ترک وطن نمی کرد.

حالا قلم بدست محترمی با اعتبار نیک اجتماعی وکیل مدافع شخصی قرار می گیرد و در صدد توجیه موقفش می بر آید و برایش بهانه تراشیده او را با شهید "عبدالحکیم کتوازی" مقایسه می کند که داوطلبانه به میل و رغبت در خدمت نظام سفاکی بوده که عامل این همه سیه روزی و بدبختی ها بوده اند، به ملیون کشتند و ملیون ها را آواره، در بدر و بی پناه ساختند و وطن فروختند. وکیل دعوی بر زخم های مردم نمک می پاشد.

وضع اقتصادی و ترس جان در آن احوال بهانهٔ موجه و قابل قبول برای پائیدن و همکاری با رژیم شده نمی تواند، نادار ترین قشر جامعه مهاجر شدند و همه فراریان سرمایه دار نبودند. ترس جان وقتی گفته می شود که منزل کسی زیر حراست بوده و شب و روز بهره دارانی در درب خانه اش باشند.

کسی که به میل و رغبت و به افتخار با نظام همکاری نموده و حالا در رفاه غرب برای خود بهانه بتراشد و خود را توجیه نماید نه دلایل خودش و نه دفاعیه وکیل مدافعش که بزرگترین و بهترین دانشمند عصر باشد قابل قبول می افتد. برای ناراض و مخالف نظام هزاران راهی برای رهایی اش از آن وضع وجود داشت.

دست آغشته به خون:

حالا کاربرد این کلمه بسیار معمول شده، بلی همه اعضای حزب د. ک. خ. ا. و رهبران تنظیم های جهادی پیش قبض در کمر و کلاشنکوف بر شانه نداشته اند که سر بریده و قتل کرده باشند، ولی دستورات و اوامر شان سبب قتل هزاران بیگناه و بی دفاع بوده و پرواز روزمره طیارات بمب افکن برای کشتار مردم و ویرانی ها توسط اوامر شان اجراء می شد، ولی پیلوت و توپ زن و مشیندار زن و راکت پرن طیاره ادعای بیگناهی نمی تواند. و یا امضای اعضای شورای انقلابی در پای جواز نامه های کشتار مخالفین دستان شان را بدون شک آلوده بخون می سازد.

آنانی که امر فیر بر اسیران داخل کانتینرها را دادند و یا هزاران را زنده به گور کردند و ۶۵۰۰۰ کابلی بیگناه را قتل عام کردند خود و عمال شان دستان آغشته بخون مردم دارند.

در حزبی شامل شدن و به آن حلف وفا داری یاد کردن و در پای احکام قضائی و جزایی امضاء نمودن بلا استثنی هر عضوی را شریک خیر و شر حزب ساخته و در اعمال آن سهیم می سازد، بلکه دستان همه شان در خون آغشته است. مردم با عقل و صاحب درایت بر بنیاد قرائن، شواهد و اسناد مست را از خمار فرق نموده اند. چون گرفتاری مستان به شکل قانونی و عدلی صورت نگرفته اگر انگشتی به سوی مستی دراز می گردد نباید قطع گردد.

پایان

(۱) نکات نظرم را به زودی خواهم نوشت.